

Semantics of the Soul in the Holy Qur'an, with emphasis on Substitution relevance and Companionship relevance

Atefeh Zarsazan

Quran Science Department, Islamic Studies Department of Tehran University, Tehran, Iran

Abstract

The Soul is the key word in the field of anthropology hence, it has been a long-standing interest in verbal, mystical, interpretive and narrative schools. This research uses the semantic method to explain the concept of The Soul and extract its semantic components from the Holy Qur'an. Because semantics, for the sake of analytical and precise look at the text, is a useful method of achieving the true meaning of the word. By examining the word "Soul" with the concurrency approach, it became clear that the Soul was on the adjective axis with the concepts of a single Soul, Soul in (complete) rest and satisfaction, the reproachful soul and the evil soul, and based on the companionship of verbal with verbs of oppression, gain, duty, death and punishment, and replaced based on the substitution with the words of the person, the heart and the hand in a semantic range. Therefore, the soul of the human is a superior fact/ truth, and it has intelligence, understanding, perception, discretion and choice, and recognition power, and its relation to the body is a planned thought. This fact/ truth will not be destroyed by death, and in addition to this world in the hereafter, God will speak with him.

Keywords: Soul, Holy Qur'an, semantics, companionship relevance, substitution relevance

*Corresponding Author

معناشناسی نفس در قرآن کریم با تأکید بر روابط همنشینی و جانیشینی

عاطفه زرسازان

استادیار گروه علوم قرآن دانشگاه مذاهب اسلامی واحد تهران، تهران، ایران

zarsazan@gmail.com

چکیده

نفس از واژه‌های کلیدی در حوزه انسان‌شناسی است؛ ازاین‌رو، از دیرباز مکاتب کلامی، عرفانی، تفسیری و روایی به آن توجه کرده‌اند. این پژوهش با استفاده از روش معناشناسی، مفهوم نفس از دیدگاه قرآن کریم را تبیین کرده است؛ زیرا معناشناسی به دلیل نگاه تحلیلی و دقیق به متن، روشی سودمند برای دستیابی به معنای حقیقی کلمه است. با بررسی واژه نفس با رویکرد هم‌زمانی، روشن شد نفس بر محور همنشینی صفتی با مفاهیم واحده، مطمئنه، لوامه و اماره، بر محور همنشینی فعلی با افعال ظلم، کسب، تکلیف، توفی و مجازات و بر محور جانیشینی با کلمات مرء، قلب و ید در یک حوزه معنایی قرار می‌گیرد؛ ازاین‌رو نفس، حقیقت انسانی است که از روح برتر است و شعور، فهم، ادراک، اختیار و انتخاب و قدرت تمیز دارد و تعلق آن به بدن تدبیری است. این حقیقت با مرگ فانی نمی‌شود و علاوه بر دنیا در آخرت نیز مخاطب خداوند قرار می‌گیرد.

واژه‌های کلیدی

نفس، قرآن کریم، معناشناسی، روابط همنشینی، روابط جانیشینی

طرح مسئله

کلامی و تفسیری دارند، مانند ماهیت نفس در کلام اسلامی (حسامی‌فر، عبدالرزاق، اندیشه دینی، ۱۳۸۵)، تفسیری از روح (شاکر، محمدکاظم، پژوهش‌های فلسفی کلامی، ۱۳۷۸) و وجوه معانی نفس در قرآن (شاکر، محمدکاظم، پژوهش‌های فلسفی کلامی، ۱۳۷۹) که وجوه نفس را معرفی و تبیین کرده‌اند. حال آنکه در این پژوهش کوشش شده است معنای نفس در قرآن کریم با رویکرد معناشناسی در دو محور همنشینی و جانشینی تبیین شود که پژوهشی با این رویکرد ملاحظه نشد.

۱- مبانی نظری پژوهش

در اینجا مفاهیم و مبانی نظری تبیین می‌شود که در علم معناشناسی در تحلیل معنا مطرح است و در این پژوهش از آنها در تحلیل معنایی نفس استفاده شده است.

۱-۱- محور همنشینی و جانشینی

بافت درون زبانی، فضایی است که از طریق جمله‌های زبان ساخته می‌شود و اطلاعاتی را در اختیار طرفین گفتگو قرار می‌دهد که در ادامه ایجاد ارتباط مؤثرند (صفوی، ۱۳۸۴، ص ۲۱)؛ بنابراین، برای شناخت معنای دقیق یک واژه در بافت زبانی باید آن را با توجه به روابط درونی بین عناصر زبانی در دو زمینه روابط همنشینی و روابط جانشینی مطالعه کرد (باقری، ۱۳۸۴، ص ۱۹۸). رابطه همنشینی، رابطه بین الفاظی است که در یک زنجیره کلامی در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند (بی‌یرویش، ۱۳۷۴، ص ۳۰). همنشینی معنایی پدیده‌ای است که سبب انتقال معنایی واحدهای همشین با یکدیگر می‌شود که این انتقال می‌تواند به حدی برسد که یک واحد، مفهوم

جایگاه نفس در حوزه انسان‌شناسی بر فردی پوشیده نیست و بسامد بالای این واژه در قرآن کریم در ساختارهای گوناگون نشان‌دهنده اهمیت آن است. مفهوم و گستره معنایی نفس از مباحث مهمی است که درباره نفس در قرآن مطرح شده است و برخی ۱۵ وجه معنایی برای آن بیان کرده‌اند (زبیدی، بی‌تا، ج ۱۷، ص ۹) که منشأ آن همنشینی با واژه‌های دیگر است. از این رو، فهم دقیق مفهوم نفس و دستیابی به لایه‌های معنایی آن، مطالعه‌ای روشمند می‌طلبد؛ مطالعه‌ای که باید مناسب با ویژگی‌های قرآن باشد. معناشناسی یکی از روش‌های نوین در مطالعات قرآنی است که معنای نهفته در متن را استخراج می‌کند و کار کشف سازوکارهای معنا را با مطالعه علمی بر عهده دارد (صفوی، ۱۳۷۸، ص ۳۱) و هدف آن روشمند کردن مطالعه و بررسی متون و کلام است (بی‌یرویش، ۱۳۷۴، ص ۸۳). این علم در روند شکل‌گیری خود، مکاتب و روش‌هایی را پیدا کرده است که هر یک با ابزاری خاص، معنا را کاوش می‌کنند. روش پژوهش حاضر، معناشناسی هم‌زمانی است. در معناشناسی هم‌زمانی، عامل زمان لحاظ نمی‌شود؛ بلکه معنا در یک مقطع زمانی خاص مطالعه می‌شود (نکونام، ۱۳۹۰، ص ۳۴۳). بدین‌منظور معنای واژه را در محیط قرآنی مورد مذاقه قرار داده است و روابط معنایی آنها را با واژه‌های همشین و جانشین بررسی می‌کند. این روش بر نظریه ساخت‌گرایی استوار است (شریفی، ۱۳۹۴، صص ۱۳۲-۱۳۵).

پیشینه پژوهش

گفتنی است آثار گوناگون با رویکردهای مختلف در موضوع نفس نگارش شده است که بیشتر جنبه

ترکیبی - است و رابطه عمودی، رابطه جانشینی - انتخابی - میان لفظ و معناهای زنجیره کلامی با لفظ معناهایی است که می‌توانند جایگزین آنها شوند (شریفی، ۱۳۹۴، صص ۱۹۹-۱۹۷).

۲- معنای لغوی نفس

واژه نفس ۲۸۹ مرتبه در آیات متعددی به کار رفته است، از این میان، ۱۳۴ مرتبه به صورت مفرد و ۱۵۵ مرتبه به شکل جمع، در قالب «نفوس» (۲ مرتبه) و «انفس» (۱۵۳ مرتبه) است (رک: المعجم المفهرس). لغویون برای این واژه معانی متعددی مطرح کرده‌اند. برخی آن را به معنی روح دانسته و گفته‌اند: «خرجت نفسه» یعنی روحش خارج شد (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۷، ص ۲۷۰)، برخی دیگر به معنی ذات و اصل می‌دانند (ابن منظور، ۱۴۱۰، ج ۶، ص ۲۳۳). طبرسی، نفس هر چیز را ذات آن می‌داند، جز آنکه گاهی دنبال نام چیزی، با لفظ «نفس» آن را تأکید می‌کنند؛ اما با لفظ «ذات» تأکید نمی‌آورند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۲۰۶). خون نیز از معانی دیگر این واژه منظور شده است؛ چنانکه می‌گویند: «نَفْسٌ سَائِلَةٌ»، یعنی خون جهنده. ظاهراً خون را به این دلیل نفس گفته‌اند که روح با آن از بدنش خارج می‌شود و جان جانداران به آن وابسته است (زبیدی، بی‌تا، ج ۹، ص ۱۵). برخی دیگر نفس را در معنای خارج شدن نسیم هوا به کار می‌برند؛ چنانکه ابن‌فارس آورده است: نفس یک معنی اصلی دارد و آن خروج نسیم است؛ چه به شکل باد یا غیر باد و معنای تمام واژه‌های مشتق از این کلمه به همین معنا بازمی‌گردد. او در ادامه بیان می‌کند: جان آدمی را به این دلیل نفس گویند که ادامه آن به نَفْس است (ابن‌فارس، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۴۶۰). برخی به معنی تأکید می‌دانند و بیان

واحد مجاور خود را دربرگیرد و حضور آن واحد مجاور را حشو کند؛ در چنین شرایطی کاهش معنایی واژه همنشین به اندازه‌ای است که می‌تواند سبب حذف صورت آن واحد شود (صفوی، ۱۳۷۸، صص ۲۴۶-۲۴۸)؛ بدین ترتیب، بارهای معنایی هر واژه درون نظام زبانی گسترش می‌یابد و به‌طور مرتب در ارتباط با عناصر دیگر، مفاهیم و معانی متعددی ارائه می‌کند (لطفی‌پور ساعدی، ۱۳۷۳، ص ۳۳). هدف اصلی در همنشینی واژگان به هم پیوستن مفاهیم و تصورات فردی هر واژه است؛ زیرا کلمات و واژگان در قرآن کریم تنها و جدای از یکدیگر به کار نرفته‌اند؛ بلکه در ارتباط نزدیک با یکدیگرند و معنای خود را از مجموع ارتباطی به دست می‌آورند که با یکدیگر دارند؛ در نتیجه، در تجزیه و تحلیل تصورات کلیدی فردی در قرآن کریم هرگز نباید روابط متعددی که هریک از آنها با دیگر واژگان در کل متن دارند را از نظر دور کرد (ایزوتسو، ۱۳۶۱، ص ۶).

رابطه جانشینی، رابطه موجود بین واحدهایی به شمار می‌رود که به‌جای هم انتخاب می‌شوند و در همان سطح، واحد تازه‌ای پدید می‌آورند (صفوی، ۱۳۸۰، ص ۲۸). به بیان دیگر، اجزای یک عبارت علاوه بر روابط ظاهری که با یکدیگر دارند، هریک با اجزای دیگری نیز رابطه دارند که در آن ارتباط خاص حاضر نیستند. در اینجا وجود یکی از اجزا، مانع حضور اجزای دیگر می‌شود؛ به همین دلیل، رابطه هریک از اجزای پیام با دیگر اجزای مقوله دستوری خود که می‌تواند به‌جای یکدیگر بیابند و معنای جمله را تغییر دهند، رابطه جانشینی می‌گویند (باقری، ۱۳۷۸، صص ۴۲-۴۳)؛ بدین ترتیب میان الفاظ معناهای یک زنجیره کلامی، دو رابطه افقی و عمودی برقرار است. رابطه افقی همان رابطه همنشینی -

کرده‌اند: «جائنی زید نفسه»، یعنی زید خودش آمد (قرشی، بی‌تا، ج ۷، ص ۹۳)؛ چنانکه علامه طباطبایی معتقد است نفس در اصل به معنای همان چیزی است که به آن اضافه می‌شود، یعنی نفس الانسان به معنای خود انسان است. بنابراین، اگر این کلمه به چیزی اضافه نشود، هیچ معنایی ندارد و نیز با این بیان هر جا به کار رود، منظور از آن تأکید لفظی است؛ اما بعد از معنای اصلی به کارگیری در شخص انسانی که موجودی مرکب از روح و بدن است، شایع شده و معنای جداگانه‌ای داده است که بدون اضافه هم به کار می‌رود (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۴، ص ۲۸۵).

۳- نفس بر محور همنشینی

برای درک مفهوم نفس، پربسامدترین همنشین‌های نفس در دو سطح همنشین‌های صفتی و همنشین‌های فعلی، احصاء و در ادامه بررسی می‌شود.

۳-۱- همنشین‌های صفتی نفس

واژه نفس در موارد به‌کاررفته در قرآن با همنشین‌های صفتی یک زوج معنایی را تشکیل می‌دهند که رابطه معنایی دارند و در ادامه بررسی می‌شوند.

۳-۱-۱- واحد

واحد، مؤنث واحد است و به معنای یک عددی است (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۳، ص ۲۸۱). توصیف به واحد، در امور مادی (بقره: ۶۱) و در امور غیرمادی به کار می‌رود (نازعات: ۱۳) و در مقابل زوج است. این واژه در توصیف خداوند به معنی انفراد در ذات یا صفت است (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۱۳، ص ۴۹). طبق بررسی آماری، پربسامدترین صفتی است که در

۵ مورد همنشین نفس شده است. روی سخن در نخستین آیه سوره نساء به تمام افراد انسان اینگونه است: يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً... (نساء: ۱)، با عنایت به اینکه کلمه «ناس» اسم جمع معرفی است، افاده عموم می‌کند و شامل جمیع افراد انسان است (طیب، ۱۳۶۹، ج ۴، ص ۳)؛ یعنی افراد انسان از حیث حقیقت و جنس یک واقعیت‌اند و با همه کثرتی که دارند، همه از یک ریشه منشعب شده‌اند. قرائن موجود در آیه هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا (اعراف: ۱۸۹) نیز نشان‌دهنده مطلب مذکور است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۷، ص ۵۱). برخی این حقیقت را خاک می‌دانند؛ زیرا خدای متعال می‌فرماید: وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ (روم: ۲۰) (مغویه، ۱۴۲۴، ج ۲، ص ۳۹۰)، برخی آن را حضرت آدم (ع) (ابن عطیه، ۱۴۲۲، ج ۲، ص ۴) ابن جوزی، ۱۴۲۲، ج ۱، ص ۳۶۶)، بعضی آن را حضرت حوا (ع) (رشیدرضا، ۱۴۱۴، ج ۴، ص ۳۳۱) و در نهایت، برخی آن را عقل دانسته‌اند که در بعضی احادیث نیز به آن اشاره شده است. توضیح مطلب آنکه چون مبدأ هر کثرتی وحدت است، معقول نیست ذات الهی که بسیط از همه جهات است در ابتدا بدون جهت واحد کثراتی از او پدید شوند. از این رو خداوند، انسان را از یک حقیقت آفرید که عقل گویند؛ یعنی اول چیزی که از مبدأ متعال صادر شد، یک حقیقت بسیط بود، از آن حقیقت، نفس را آفرید که زوج او شد و از ازدواج عقل و نفس موجودات دیگری پدید آمدند (امین، بی‌تا، ج ۱۰، ص ۱۵۱)؛ زیرا زوج به معنی قرین و به هر چیزی گفته می‌شود که شبیه و نزدیک به دیگری یا ضد دیگری است (راغب، بی‌تا، ص ۳۸۴). در

است که تمامی انسان‌ها، چه زن و چه مرد، از آن آفریده شده‌اند و هویت و تشخیص افراد به آن است. این حقیقت از آن حیث نکره ذکر شده است که عظمت دارد و برای انسان ناشناخته است.

۳-۱-۲- مطمئنه

مطمئنه از دیگر صفات نفس است که در عمل، مطیع عقل می‌شود (طیب، ۱۳۶۹، ج ۴، ص ۱۴۴). اطمینان نیز به معنای استقرار و ثبات است؛ به طوری که هیچ‌گونه تزلزل، اضطراب و شک و شبهه‌ای در قلب پدید نیاید (رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۳، ص ۱۶۱) که تنها در آیه یا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً (فجر: ۲۷-۲۸) هم‌نشین نفس شده است. در زمان این اعلان، برخی معتقدند زمان این سخن هنگام مرگ است که به او گفته می‌شود: ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً و هنگام قیامت به او خطاب می‌شود فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّاتِي (فجر: ۲۹-۳۰) (ثعلبی، ۱۴۲۰، ج ۱۰، ص ۲۰۴). برخی دیگر قائلند خطاب ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ در روز قیامت به نفس گفته می‌شود؛ درحالی‌که نفس از نعم و پاداش اخروی، راضی و خداوند نیز از او خشنود است (طوسی، بی تا الف، ج ۱۰، ص ۳۴۸).

در کیفیت این اطمینان گفتنی است: نفسی از عذاب، ایمن است که به یقین رسیده است و هیچ شک و ترس و اندوهی ندارد (نحل: ۱۱۲). نفسی به این درجه می‌رسد که وعده‌های الهی را تصدیق کند و طاعات خدا را انجام دهد و از گناهان پرهیز کند (فجر: ۲۴-۲۶). در هر صورت، مراد از نفس باید حقیقتی باشد که با فنای بدن و مرگ انسان فانی نمی‌شود؛ بنابراین، سوی خدا می‌رود و داخل بهشت می‌شود. به عبارت دیگر، انسان زنده قوایی دارد که

تأیید مطلب شاید بتوان به آیه وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِّنْ نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ (انعام: ۹۸) استناد کرد؛ زیرا «انشاء» معنای ایجاد دفعی و بدون تدریج را می‌رساند؛ برخلاف خلقت و الفاظ دیگری که مرادف آن است و معنای ایجاد تدریجی را می‌دهد (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۷، ص ۲۸۸). در واقع گفتنی است نفس، منشأ حیات و موجود زنده است، پیش از آنکه به صورت انسانی کامل درآید و ملهم به فجور و تقوا شود؛ چنانکه کلمه نفس به هر جانداري گفته می‌شود (طالقانی، ۱۳۶۲، ج ۶، ص ۱۴) و وصف واحده می‌فهماند که «من نفس» جنس سافل یا متوسط نیست که در آن، انواع یا اجناسی باشد و هر کسی از نوع خاص آفریده شده باشد تا تمایز ماهوی شکل بگیرد. پس انسان‌ها از حقیقت واحد خلق شده‌اند و تعدد و تمایز ماهوی میانشان نیست (جوادی آملی، ۱۳۹۰، ج ۱۷، ص ۱۰۵).

در آیه مَا خَلَقَكُمْ وَلَا يَحْسَبُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ (لقمان: ۲۸) که در مقام بیان امکان معاد است، خداوند بیان می‌دارد: «خلقت و بعثت از نظر آسانی و دشواری یکسان‌اند؛ شاهد این معنا اضافه شدن خلق و بعث به ضمیر جمع مخاطب «کم» است که منظور از آن، همه مردم است و آنگاه تشبیه همه به یک نفر، یعنی خلقت و بعث شما مردم با کثرتی که دارید، مانند خلق و بعث یک نفر است و شما با همه کثرتتان با یک نفر مساوی هستید» (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۶، ص ۲۳۳) یا شاید بتوان گفت خلقت دنیوی شما و حیات اخروی شما یکی است؛ یعنی همین شخص شماست که در قیامت مبعوث می‌شوید و در هیچ حالی شخصیت و هویت شما عوض نخواهد شد (امین، بی تا، ج ۱۰، ص ۱۵۱). گفتنی است منظور از «نفس واحده» حقیقتی

کمال جسم اوست و چون بدن فاسد شود، اینها نیز معدوم می‌شوند و قوه دیگری، قدسی و الهی، دارد که در بدن نیست، با عالم غیب ارتباط دارد و مناط شخصیت اوست؛ این قوه در حقیقت، نفس مطمئنه است که باقی می‌ماند (شعرانی، ۱۳۸۶، ج ۳، ص ۱۳۵۵). در حقیقت، نفس انسان باید مجرد از ماده و تقسیم‌ناپذیر و تجزیه‌ناپذیر باشد (طوسی، بی‌تا، ب، صص ۱۵۶-۱۵۷)؛ زیرا اگر حقیقت او مجرد از ماده نبود، نسبت دادن امور مجردی مانند ترس (روم: ۲۸)، حسرت (فاطر: ۸)، نسیان (بقره: ۴۴)، خیانت (بقره: ۱۸۷) و ... نزد او معنایی نداشت (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۳۶۵).

۳-۱-۳- لوامه

لوامه به معنی بسیار سرزنش‌کننده است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱۰، ص ۵۹۶). نظر به شرافت و عظمت چنین نفسی است که خداوند بعد از قسم به روز قیامت به آن قسم یاد می‌کند: ^۱ لَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ (قیامت: ۲) و در یک مورد همنشین نفس شده است. جواب قسم در آیه محذوف است؛ یعنی مطلب آن‌طور نیست که شما خیال کرده‌اید؛ مسلماً شما مبعوث و برانگیخته خواهید شد یا شما را برانگیزانند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱۰، ص ۵۹۶). در واقع، نفس لوامه، حالت نفسانی و صفت و رویه‌ای است که هرگاه در انسان پدید آید، او را از اخلاق نکوهیده و اعمال ناشایسته بازمی‌دارد و هرگاه عمل زشت و

ناروایی از او سرزند، خود را ملامت و سرزنش می‌کند، پشیمان می‌شود و توبه می‌کند. چنین نفسی قدمی به سوی سعادت نهاده است و امید رستگاری درباره او می‌رود (امین، بی‌تا، ج ۱۴، ص ۲۰۳). مراد از نفس لوامه را می‌توان نفس کافر دانست که در قیامت خود را بر آن چیزی ملامت می‌کند که در گذشته از او سر زده است (طوسی، بی‌تا، الف، ج ۱۰، ص ۱۹۰) یا نفس مؤمن باشد که همواره در دنیا او را به دلیل گناهانش و سرپیچی از اطاعت خدا ملامت می‌کند و در روز قیامت سودش می‌رساند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۲۰، ص ۱۰۴). در مجموع، نفس مؤمن در دنیا به دلیل کوتاهی در اوامر الهی و کافر به دلیل سختی‌های دنیا خود را سرزنش می‌کند و در قیامت، نفس مؤمن به دلیل کم‌بودن حسنات و نفس کافر به دلیل انجام سیئات خود را ملامت می‌کند.

۳-۱-۴- اماره

در قرآن اماره‌بودن به شکل خبر به نفس نسبت داده شده است؛ چنانکه به نقل از حضرت یوسف (ع) می‌خوانیم: *مَا أُبْرِيئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِنَّهَا مَا رَحِمَ رَبِّي* (یوسف: ۵۳). در این آیه، نفس اسم «ان» و اماره خبر «ان» است و اگر «ال» جنس باشد، یعنی همه نفوس به‌طور طبیعی اینگونه‌اند و زیاد به گناه و شهوت و ادا می‌کنند؛ از این‌رو به صیغه مبالغه آمده است (طوسی، بی‌تا، الف، ج ۶، ص ۱۵۵). در سوره ق نیز به این حقیقت اشاره دارد: *وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعَلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ* (ق: ۱۶)؛ زیرا نفس از ابتدای حدوثش با محسوسات و مادیات انس می‌گیرد، به آنها علاقه‌مند می‌شود و بیشتر اوقات مشغول آنهاست؛ درحالی‌که میل نفس به عالم مجردات است که در طول عمرش این انکشاف به ندرت برایش

^۱ البته در نگاه برخی مفسران «لا» برای نفی است و خداوند به دلیل پستی این نفس به آن سوگند نخورده است (رازی، ۱۴۲۰، ج ۳۰، ص ۷۲۰)؛ اما برخی این قول را ضعیف دانسته‌اند؛ زیرا خارج از سیاق کلام است که در ابتدا به قیامت سوگند خورده است و بهتر می‌دانند که دو سوگند باشد (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱۰، ص ۵۹۶).

۳-۲-۱- ظلم

ظلم از اعمالی است که خداوند به نفس نسبت داده است و از خود نفی می‌کند: *إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَٰكِنَّ النَّاسَ أَنفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ* (یونس: ۴۴)؛ یعنی ما بر آنها ظلمی روا نداشتیم؛ بلکه آنها از راه معصیت، کفران نعمت‌ها و انکار انبیاء به خود ظلم کردند و سزاوار عقوبت شدند که در ۲۱ مورد از آیات قرآن هم‌نشین نفس شده است. اهل لغت، ظلم را به معنی گذشتن از حد (زبیدی، بی تا، ج ۱۷، ۴۴۷)، قراردادن چیزی در غیر جایی که برایش قرار داده شده است (جوهری، ۱۹۸۷، ج ۳، ۴۶۸) و به معنی ناقص کردن و کم کردن حق می‌دانند (راغب، بی تا، ۵۳۷).

در آیه *وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ لَافْتَدَتْ بِهِ* (یونس: ۵۴) «ظَلَمَتْ» صفت نفس است؛ یعنی هر نفس ستمکاری تمام آنچه امروز در دنیا وجود دارد را در قیامت می‌دهد تا خود را نجات بخشد (طبرسی، ۱۴۱۲، ج ۲، ص ۱۱۶). این ظلم می‌تواند شرک به خدا باشد که خداوند آن را ظلمی عظیم می‌داند (لقمان: ۱۳). در آیه *يَا قَوْمِ إِنِّي كُنْتُ ظَالِمًا لِّنَفْسِي أَنفُسِكُمْ* (بقره: ۵۴)، گوساله‌پرستی بنی اسرائیل، ظلم به نفس یا علاوه بر شرک، شامل تعدی به حقوق دیگران نیز دانسته شده است (بقره: ۲۳۱). در نهایت، گفتنی است هر کس از حدود خدا تجاوز کند و به غیر آن چیزی عمل کند که خدا امر و فرمان داده، از اطاعت خدا تجاوز کرده است، به معصیت گرویده و به نفس خود ظلم کرده است: *وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ* (طلاق: ۱)؛ چنین نفسی در دنیا (یونس: ۱۳) و آخرت (یونس: ۵۲) مستحق عقوبت می‌شود.

از دیگر هم‌نشین‌های ظلم، کفر (نساء: ۱۶۸)، فاحشه (آل عمران: ۱۳۵)، سوء (نساء: ۱۱۰)، زور (فرقان: ۴)، علو (نمل: ۱۴)، عدوان (نساء: ۳۰) و

اتفاق می‌افتد (رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۸، ص ۴۷۰). اگر «ال» را عهد بدانیم، با عنایت به اینکه این سخن حضرت یوسف (ع) است، یعنی نفس من اینگونه است مگر آن کس که خدا به او رحم کند و به لطف خویش از گناه و معصیت نگاهش دارد. در این صورت «ما» به معنای «من» است و ممکن است معنای آیه، مگر آن مدتی که خدا آن را نگه دارد، باشد؛ یعنی من نفس خود را از آنچه مطابق فطرت و طبیعت بشری است و در وجود هر انسانی است، مبرا نمی‌کنم و نمی‌گویم روی طبیعت خود از انجام گناه خودداری کردم؛ بلکه به لطف خدا و هدایت و دستگیری او بود که دست از گناه کشیدم (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۳۶۸).

نفس در این آیات به معنای قوه‌ای از قوای انسان نیست که در مقابل آن نفس‌های دیگری وجود داشته باشد؛ بلکه انسان یک حقیقت واحد دارد که از آن به نفس تعبیر می‌شود؛ اما این حقیقت واحد قابلیت آن را دارد که حالات مختلف به خود بگیرد؛ گاهی به دنبال گناه و شهوت است که این حالت اماره نامیده می‌شود. پس از رسیدن آدمی به مقصود، کشش نفس خاموش می‌شود و خود را می‌یابد و در پی این خودیابی، ناراستی‌های عمل خود را می‌یابد که حاصل کار، ملامت است که لوازمه گفته می‌شود. زمانی دیگر که آدمی به خدا توجه می‌کند و آرامش عمیقی در او پدید می‌آید، با ظهور چنین اطمینانی در نفس، صفت مطمئن زینده آن می‌شود.

۳-۲- هم‌نشین‌های فعلی نفس

در بین افعال پربسامدی که با نفس هم‌نشین شده‌اند، به افعالی همچون ظلم، کسب، تکلیف، توفی و مجازات اشاره می‌شود.

خسران (اعراف: ۹) است که حوزه معنایی ظلم را شکل می‌دهند. در واقع، ظالمین با پیروی بدون علم از دیگران (روم: ۱۹) از حدود الهی تجاوز می‌کنند و مرتکب گناه، برتری جویی، دشمنی و در نهایت، کفر می‌شوند که به خسران آنها می‌انجامد؛ اما یاد خدا و طلب مغفرت پس از ارتکاب ظلم می‌تواند اثر سوء آن را از بین ببرد: وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا (نساء: ۱۱۰). از همنشینی ظلم با نفس مشخص می‌شود نفس حقیقتی با قدرت انتخاب و اختیار است که با انجام سیئات به خود و دیگران ستم می‌کند.

۳-۲-۲- کسب

از دیگر واژگان پربسامد، «کسب» است که بر محور همنشینی با نفس قرار دارد و در قالب فعل ماضی و مضارع در ۱۳ مورد ذکر شده است. کسب در لغت به معنای طلب رزق (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۵، ص ۳۱۵) و در اصطلاح، کاری برای جلب نفع یا دفع ضرر است (طوسی، بی‌تا الف، ج ۶، ص ۳۱۱)؛ بنابراین، کسب در اصل به معنای به دست آوردن چیزهایی است که حوائج مادی زندگی را برآورد (مسد: ۲ و مائده: ۳۸)، بعد درباره تمامی دستاوردهای انسان، چه خیر و چه شر، به کار رود (بقره: ۱۳۴) و خداوند علم آن را به خود نسبت داده است (رعد: ۴۲) و از انسان نفی می‌کند (لقمان: ۳۴).

کسب در آیه *الْيَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ* (جاثیه: ۲۲) شامل امور قلبی از عقاید و صفات نفسی و افعال است (طیب، ۱۳۶۹، ج ۷، ص ۳۴۲). «باء» نیز برای متعدی کردن فعل یا برای مقابله است؛ یعنی به هر نفسی در مقابل آنچه کسب و ارتکاب کرده است، جزاء داده می‌شود (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۸، ص

۱۷۲). آیه بیان‌کننده اثبات کسب برای انسان است؛ به طوری که هرگاه انگیزه برای انجام کار یا ترک عملی برایش باشد، انجام یا ترک آن از او سر می‌زند. گاهی این انگیزه فقط برای کسب مادیات در دنیا است که هنگام مرگ بین انسان و مطلوبش فاصله می‌افتد و بلای بزرگی را متحمل می‌شود و زمانی به دنبال طلب خیرات معنوی است که پاداش آن فقط در عالم آخرت به ظهور کامل می‌رسد؛ چنین فردی در آخرت برخوردار از نعم فراوان می‌شود (رازی، ۱۴۲۰، ج ۲۷، ص ۵۰۱).

در سوره بقره، خداوند کسب اعمال خیر و اکتساب اعمال سیئه را به نفس نسبت داده است و می‌فرماید: *لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ* (بقره: ۲۸۶). هر کس کار نیکی انجام دهد، پاداش آن برای خود اوست و کیفر گناهانش نیز دامنگیر خودش خواهد شد و چون پاداش نیک و کیفر از کار انسان پدید می‌آید، صحیح است از آن به کسب تعبیر شود (طوسی، بی‌تا الف، ج ۲، ص ۳۸۵). با عنایت به آیات قرآن، کسب در امور خیر و در امور شرّ (انعام: ۱۵۸ و ۷۰) و اکتساب نیز در هردو معنی وارد شده است (بقره: ۲۸۶ و نساء: ۳۲). زمخشری معتقد است چون باب افتعال، پذیرش اثر است، آمدن اکتساب در عمل بد اشاره دارد شرّ و بدی از خواسته‌های نفس است که به آن کشش دارد؛ اما در کار خیر این حالت نیست؛ از این رو برای عمل خیر بیشتر واژه کسب به کار رفته است (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۳۳۲). از منظر ابن‌منظور چون انجام حسنه نسبت به سیئه امری آسان و کوچک است، برای خیر بیشتر واژه کسب و برای شر لفظ اکتساب با زیادت به کار رفته است (ابن‌منظور، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۷۱۶). گفتنی است نفس، حقیقتی است که قدرت انتخاب،

صورت معنی آیه می‌شود: خدا تا آخرین قدرت شخص را تکلیف می‌کند؛ درحالی‌که این حرج و عسر است؛ حال آنکه می‌فرماید: *وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ* (حج: ۷۸). وسع آن است که انسان کاری را بدون عسر و حرج انجام دهد و چون کار به حرج رسید، تکلیف ساقط یا عوض می‌شود (رشیدرضا، ۱۴۱۴، ج ۳، ص ۱۴۵). خلاصه مطلب آنکه نفس به هیچ تکلیف حرجی مکلف نیست، نه تکلیفی که در اصل حرجی باشد و نه تکلیفی که در مورد خاصی حرجی شده است (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۴۳۳)؛ البته می‌توان وسع را به معنای توان و کنایه از ظرفیت نفس دانست که معنای اصلی آن وسیع یا وسعت است و اضافه آن به نفس شامل هر گونه توان نفسانی از قدرت دریافت، اراده، اختیار و اعمال است و هرچه در طریق کمال این میدان‌ها وسیع‌تر و توان‌اندیشه و اراده بیشتر شود، تکلیف و مسئولیت افزایش می‌یابد؛ یعنی در هر مرتبه‌ای که نفس سعی می‌کند، همتش افزوده‌تر، ناتوانیش کمتر، تکلیف و مسئولیتش بیشتر یا شدیدتر می‌شود (طالقانی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۲۷۸).

خداوند اعلان می‌دارد آنان که آیات خدا را تصدیق کنند و کارهای شایسته انجام دهند، برای همیشه در بهشت اقامت می‌کنند: *وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ* (اعراف: ۴۲). با توجه به اینکه «الصَّالِحَاتِ» جمع با «الف و لام» است و افاده عموم می‌کند، ممکن است به نظر برسد مقصود، همه اعمال نیک است؛ این از قدرت بشر خارج است و تنها شامل معصوم می‌شود؛ بنابراین، می‌فرماید خدا هیچ‌کس را جز به اندازه طاقتش مکلف نمی‌کند (طیب، ۱۳۶۹، ج ۵، ص ۳۲۱). در حقیقت کسانی به این نعمت

شعور، تمییز نفع و ضرر خویش و در نهایت، کسب آن را دارد.

۳-۲-۳- تکلیف

تکلیف از دیگر واژگان هم‌نشین نفس است که در قالب فعل مضارع ۷ مرتبه آمده است. در برخی آیات، وضع تکلیف با اظهار لفظ الله به خدا (طلاق: ۷، بقره: ۲۸۶)، در بعضی دیگر به ضمیر مستتر نحن نسبت داده شده است (انعام: ۱۵۲، اعراف: ۴۲ و مؤمنون: ۶۲) و در دو مورد نیز به شکل مجهول آمده است (بقره: ۲۳۳ و نساء: ۸۴). تکلیف از ریشه «ک ل ف» به معنی ظهور اثر است و الزام شاق را به این دلیل تکلیف می‌گویند که اثرش در انسان ظاهر می‌شود و تکلف آن است که انسان کاری را به مشقت یا تصنع انجام دهد (جوهری، ۱۹۸۷، ج ۴، ص ۱۴۲۳). معنای دیگر تکلیف، ترغیب و تحریص است؛ چنانکه گفته می‌شود «کلفت بهذا الامر»، یعنی به این کار حریص شدم (راغب، بی‌تا، ص ۷۲۱). راغب، تکلف را دو نوع می‌داند: تکلف پسندیده یعنی حالتی که انسان دنبال می‌کند تا به کاری برسد که هدف اوست و برایش آسان و مورد محبت واقع شود؛ بدین سبب، تکلیف درباره عبادات به کار می‌رود و تکلیف ناپسند یعنی آنچه انسان از روی ریا و تصنع دنبال می‌کند (راغب، بی‌تا، ص ۷۲۱).

در این دسته آیات، خداوند یک قاعده کلی اسلامی را بیان کرده است و می‌فرماید: *لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا* (بقره: ۲۸۶). نفس در این آیات نکره در سیاق نفی است که افاده عموم می‌کند؛ در نتیجه هر نفسی در هر حادثه‌ای که فرض شود به اندازه وسعش تکلیف دارد. مراد از «وسع» نیز تمام طاقت و قدرت نیست (طوسی، التبیان، ج ۴، ص ۴۰۲)؛ زیرا در این

جاودانه، نائل می‌شوند که به تکلیف‌های خداوند عمل کنند که البته خالی از مشقت و زحمت نیست. درخور ذکر است تکلیف خداوند به اندازه طاقت و قدرت انسان است؛ به بیان دیگر تکلیف یا در اعتقادات است که خداوند حجت‌های روشن و واضحی قرار داده است و آدمی را به سوی ایمان و لوازم آن دلالت می‌کند که معارف حقیقی است و نیز انسان را مجهز به عقل کرده است که می‌تواند آن حقایق را درک و تصدیق کند و از هر عقلی به مقدار توانایی درکش و طاقت تحملش تکلیف خواسته است. علامه طباطبایی بر معتقد است اگر جمله «لا تُكَلِّفُ...» خبر باشد، به این معنی است که از مؤمنان به اندازه قدرتشان تکلیف خواسته شده است و اگر معترضه باشد به این معنی است که از مؤمنان و کافران بیش از حد توانایی چیزی نخواسته‌ایم؛ بنابراین، اگر هر دو دسته از قدرت خویش استفاده یا سوءاستفاده کرده‌اند، اهل بهشت یا جهنم می‌شوند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۸، ص ۱۱۵). از آنجا که نفس مورد تکلیف واقع می‌شود، باید قدرت، شعور، اراده و انتخاب داشته باشد.

۳-۲-۴- توفی

«توفی» از ریشه «و ف ی» و وفاء و ایفاء به معنی تمام‌کردن است (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۸، ص ۴۱۰). وَفَى نیز به معنی تمام‌شده و کامل است و تَوَفَّى از باب تَفَعَّلَ به معنی اخذ به طور تمام و کمال است (راغب، بی تا: ۵۶۵). این واژه ۲ مرتبه به شکل ماضی مجهول (زمر: ۷۰ و آل عمران: ۲۵)، ۳ مرتبه به شکل مضارع مجهول (آل عمران: ۱۶۱، بقره: ۲۸۱ و نحل: ۱۱۱) و ۱ مرتبه در قالب مضارع معلوم (زمر: ۴۲) همنشین نفس شده است؛ چنانکه خداوند می‌فرماید: ثُمَّ تَوَفَّى

كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَّا يُظْلَمُونَ (بقره: ۲۸۱). این جمله با لفظ عام «کل نفس» آمده است تا هر کسب‌کننده‌ای، چه گنهکار و چه غیر آن را شامل شود (طبرسی، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۱۵۲)؛ از این‌رو، ضمیر «هم» در انتهای آیه به اعتبار معنای «کل نفس»، به معنی «همه مردم»، به صورت جمع ذکر شده است و به آن برمی‌گردد (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۳۴۹). با عنایت به آیات قرآن (نحل: ۱۱۱ و زمر: ۷۰) به نظر می‌رسد منظور از کسب، انجام عمل است و در قیامت، نتیجه اعمال به شکل ثواب و عقاب به‌طور کامل به شخص داده می‌شود و به ایشان ظلم نمی‌شود.

در آیه دیگر، خداوند از آمدن نفس در محضر الهی سخن می‌راند و می‌فرماید: يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تَجَدُّلًا عَنِ نَفْسِهَا وَ تُوفِّي كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَ هُمْ لَّا يُظْلَمُونَ (نحل: ۱۱۱). مفسران ضمیر در جمله «عن نفسها» را به خود نفس برمی‌گردانند و برخی بر این باورند مقصود از نفس اول، بدن انسان و نفس دوم، ذات و حقیقت شیء است؛ یعنی روزی که هر انسان می‌آید و با ذاتش جدال می‌کند (رازی، ۱۴۲۰، ج ۲۰، ص ۲۷۸). برخی نفس اول را ذات انسان (آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۷، ص ۴۷۵) و نفس دوم را تأکید می‌دانند که با مؤکد در معنا متحد است؛ یعنی روزی که انسان در قیامت حضور می‌یابد و از خودش دفاع می‌کند؛ چون در قیامت حقیقت امر برای انسان مکشوف می‌شود؛ از این‌رو آدمی به غیر خود، مشغول نمی‌شود و از شخص دیگری دفاع نمی‌کند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۲، ص ۳۵۶). در ادامه آیه بیان می‌دارد عمل انسان را بدون کم و کاست به او می‌دهند و پاداش و کیفر در قیامت، خود عمل است، بدون اینکه در آن تصرفی کرده و تغییر داده باشند و این کمال عدالت است؛

تعلق تدبیری است؛ نه آنکه حلول در بدن داشته باشد و موقع خواب به فرمان خدا به طور موقت از بدن و قوای حیوانی اعراض کند؛ درحالی که نفس نباتی، در بدن و حیات بدن نیز به نفس نباتی باقی است و هرگاه حکم بر حیات دنیوی او جاری شود، آن نفس ناطقه گرفته می‌شود و به بدن برمی‌گردد و انسان از خواب بیدار می‌شود. اگر حکم بر مرگ او جاری شود، همان روح مجرد، نفس نباتی را از بدن می‌گیرد و بدن را رها می‌کند؛ زیرا نفس نباتی که در عرف، روح گفته می‌شود، شعاعی از همان روح مجرد است» (امین، بی تا، ج ۱۱، ص ۲۱۴). پس روح آن است که موجب زندگی و حرکت باشد و نفس روحی است که به مرحله شعور، تعقل و شناخت رسیده باشد. چون انسان بخواهد، نفس او بیرون می‌رود؛ اما روحش باقی است و هنگام مرگ، خداوند روح و نفس هردو را تمام و کمال دریافت می‌کند. مؤکد مطلب تقابل‌های چهارگانه در آیه *وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ يَجْعَلُ الرُّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ* (یونس: ۱۰۰) است که خداوند «ایمان» را مقابل «رجس» و «نفس» را مقابل «لا یعقلون» قرار می‌دهد.

۳-۲-۵- مجازات

از دیگر واژگان پربسامد هم‌نشین نفس واژه مجازات است که ۶ مرتبه در قالب مضارع معلوم (بقره: ۴۸ و ۱۲۳ و ابراهیم: ۵۱) و مضارع مجهول (یس: ۵۴، غافر: ۱۷ و جاثیه: ۲۲) دیده می‌شود. جزا به معنی مکافات و پاداش ثواب یا عقاب است (ابن منظور، ۱۴۱۰، ج ۱۴، ص ۱۴۳). راغب آن را در اصل بی نیازی و کفایت می‌داند و می‌گوید: پاداش را جزا می‌گویند؛ چون از حیث مقابله و برابری در آن کفایت است (راغب، بی تا: ص ۹۱). شیخ طوسی،

بنابراین، دفاعی که هر کس از خودش می‌کند، سودی ندارد و آنچه سزاوار اوست را از او دور نمی‌کند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۲، ص ۳۵۶). همچنین، آوردن صیغه مجهول و حذف فاعل در نفی ظلم بلیغ‌تر است (بقاعی، ۱۴۲۷، ج ۴، ص ۳۱۶).

در آیه ۴۲ سوره زمر خداوند بیان می‌دارد: *اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَدَّدٍ* (نساء: ۳۷، انعام: ۶۱؛ طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۷، ص ۲۶۹). چنانکه اگر فرد در دنیا پیمان‌های مردم را ادا کرده باشد (مأنده: ۱) و به عهد و پیمانی وفادار باشد که با خدا بسته است، خداوند نیز به عهد خود وفا خواهد کرد (بقره: ۴۰) و به هنگام مرگ، فرشتگان درحالی او را قبض نفس می‌کنند که پاک است (نحل: ۳۲) و در آخرت از اجری عظیم برخوردار می‌شود (فتح: ۱۰)؛ در غیر این صورت به هنگام مرگ، فرشتگان درحالی نفس او را قبض می‌کنند که بر صورت و پشت آنها تازیانه می‌زنند (انفال: ۵۰).

همچنین، «الف و لام» در «الانفس» مفید استغراق است؛ یعنی خداوند تمام نفوس را هنگام مرگ و خواب به طور کامل از بدن می‌گیرد. بنابراین، مقصود از نفس باید چیزی باشد که هنگام خواب، خداوند آن را به طور کامل می‌گیرد؛ درحالی که فرد زنده است و حیات نباتی دارد. به تعبیر دیگر، نفسی که در خواب گرفته می‌شود، نفس ناطقه انسانی است که در تعریف آن گفته‌اند: «جوهر مجرد و حقیقت انسانی همین عقل مجرد خواهد بود که شعور و فهم و ادراک کلیات از شئون او به شمار می‌رود و تعلق آن به بدن

شود. این عالم گنجایش آن جزا را ندارد؛ بنابراین، باید جزای مذکور در نشئه‌ای دیگر باشد (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۸، ص ۱۷۲). محال است نیکوکار و بدکار با هم برابر باشند؛ در غیر این صورت، آفرینش جهان بیهوده و باطل خواهد بود؛ زیرا اگر جایز باشد کسی در یک امر، کار بیهوده انجام دهد، انجام‌دادن آن در امری دیگر نیز روا خواهد بود (مغنیه، ۱۴۲۴، ج ۷، ص ۲۸) و در دستگاه عدل الهی مجازات به کسی تعلق می‌گیرد که قدرت تمییز و آگاهی داشته باشد و بتواند خوب و بد را تشخیص دهد.

۴- نفس بر محور جانشینی

برای دستیابی به واژه جانشین نفس از معناشناسی متنی بر بافت زبانی و رویکرد ساختگرا در معناشناسی بهره گرفته شده است. در رویکرد ساختگرا پس از انتخاب واژه و استخراج نمونه‌های کاربردی آن در قرآن در گام اول همنشین‌های واژه، احصاء و از میان همنشین‌ها پربسامدترین همنشین‌ها انتخاب شده‌اند و همنشین‌های همنشین احصاء می‌شوند. در این استخراج توجه به دو نکته ضروری است: یکی معنایی مشترک میان دو واژه‌ای که جانشین انتخاب می‌شوند و دیگر هیئت و ساختار واژه که باید مشابه کلمه جانشین باشد (سلمان‌نژاد، ۱۳۹۱، ص ۷۲). در این راستا، سه مفهوم مرء، قلب و ایدی شناسایی شد.

۴-۱- مرء

مرء و امرء: به معنی انسان و مرد آید (ابن‌منظور، ۱۴۰۱، ج ۱، ص ۱۵۴). از همنشینی «مرء» با کسب در آیه *كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِيْنٌ* (طور: ۲۱) که شبیه ساختار آیه *كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ* (مدثر: ۳۸) است، معلوم می‌شود مرء یکی از واژگان جانشین نفس است؛ زیرا

جزا، مکافات و مقابله را نظایر هم می‌داند (طوسی، بی تا الف، ج ۱، ص ۲۱۱)؛ زیرا جزا مقابل عمل است و از جهت برابری کفایت می‌کند.

در آیه ۵۱ سوره ابراهیم، خداوند جزادادن اعمال را به خودش نسبت می‌دهد و می‌فرماید: *لِيَجْزِيَ اللّٰهُ كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ*؛ یعنی خداوند هر شخص را مناسب عملش جزا می‌دهد، به کفار به دلیل کسب کفر، گناه و عقاب و به مؤمنان به دلیل ایمان و طاعت ثواب می‌دهد. در آیه دیگر خداوند می‌فرماید: *لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَّ لَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَّ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ* (بقره: ۴۸). «لا تجزی» به معنی «لا تکون» است و نکره در سیاق نفی نیز افاده عموم می‌کند (ابوحیان، ۱۴۲۰، ج ۱، ص ۳۰۸)؛ یعنی هیچ‌کس چیزی را از ثواب، عقاب، پاداش، حساب و غیره از دیگری کفایت نکند و کسی را به جای دیگری جزا ندهند؛ زیرا جزا اثر عمل خود اوست (طیب، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۲۱۱) و هیچ مؤمنی از هیچ کافری شفاعت نمی‌کند؛ زیرا با توجه به آیات قرآن، شفاعت باید به اذن الهی باشد و خداوند این اذن را به شافعان درباره شفاعت کفار نمی‌دهد (مدثر: ۴۸).

خداوند علت برابرنبودن نیکوکار و بدکار را در سوره جاثیه بیان می‌کند و می‌فرماید: *وَ خَلَقَ اللّٰهُ السَّمٰوٰتِ وَّ الْاَرْضَ بِالْحَقِّ وَّ لِيُجْزِيَ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ* (جاثیه: ۲۲). «باء» در «بما کسبت» برای متعدی کردن فعل یا برای مقابله است؛ یعنی خداوند آسمان و زمین را به حق خلق کرد تا به هر نفسی در مقابل آنچه کسب و ارتکاب کرده است، جزاء داده شود. توضیح سخن آنکه حق بودن خلقت اقتضا می‌کند در ماورای این عالم، عالمی دیگر باشد که در آن عالم، موجودات جاودانه شوند و عدل بودن خلقت نیز این اقتضا را دارد که به هر نفس، جزایی متناسب با اعمال فرد داده

(فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۵، ص ۱۷۱). از همنشینی قلب با «اعین» و «آذان» در آیه *لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا* (اعراف: ۱۷۹) مشخص می‌شود قلب در لسان قرآن ابزاری است که با آن فهم و درک صورت می‌گیرد؛ از این رو، مشابه نفس است که جایگاه آن صدر است (حج: ۴۶). با عنایت به سایر آیات معلوم می‌شود قلب به اعتبار تحولات عارض شده بر او، به صفاتی همچون گناه (بقره: ۲۸۳)، مرض (احزاب: ۳۲)، قساوت (آل عمران: ۱۵۹)، رأفت و رحمت (حدید: ۲۷) و اطمینان و سکینه (رعد: ۲۸) متصف می‌شود. همچنین، در قرآن کریم ایمان و یاد خدا از عناصر مهم اطمینان‌اند که با عمل به آن می‌توان به مطلوب دست یافت. پس «اطمینان» مؤلفه معنایی مشترک میان نفس و قلب است. مطلب همنشینی اطمینان با نفس (فجر: ۲۷) و قلب در آیه *آيَةُ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ* (رعد: ۲۸) نشان داده شده است. اطمینان به معنای سکون و آرامش است که در اینجا برای یقین و عدم شک به عاریت گرفته شده است (ابن عاشور، ۱۴۲۰، ج ۱۲، ص ۸۱)، سیاق آیه نشان می‌دهد آدمی خود را در قبول امر، مقبول در امنیت ببیند، قلبش با آن تسکین و آرامش یابد، آن امر در قلبش راه پیدا کند و در آن جایگزین شود، بدون اینکه قلب مضطرب یا روی‌گردان شود و می‌فهماند که ایمان به خدا ملازم به اطمینان قلب با یاد خداست (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۱، ص ۳۵۴).

۴-۳- ایدی

ید به معنی دست است که اصل آن «یدی» و جمع آن، ایدی (زبیدی، بی‌تا، ج ۲۰، ص ۳۵۱) و یکی از واژگان جانشین نفس است؛ زیرا «کسب» از

واژه کسب به‌عنوان یکی از پربسامدترین همشین نفس، همشین مرء شده است. رهن به معنای چیزی است که وثیقه و گرو به کسی می‌دهی و از او چیزی قرض می‌کنی. هر جا این کلمه به چشم بخورد، تصویری از معنای حبس و نگهداری به ذهن می‌رسد؛ بنابراین، این کلمه را در حبس هر چیزی نیز به کار بردند (راغب، بی‌تا: ص ۲۱۰). در واقع، انسان رهنی محفوظ و حبس شده نزد خدای سبحان، در مقابل هر عمل نیک و بدی است که انجام داده است تا جزای آن را به او بدهد که یا ثواب یا عقاب است و اگر از عمل او چیزی کم کرده باشد و تمامی اعمالش را جزا نداده باشد، قهراً خود انسان وثیقه و گرو همه اعمالش نمی‌شود؛ بلکه گرو بعضی از اعمالش می‌شود و بعضی دیگر از اعمالش را دیگران یعنی همان ذریه ای تملک می‌کنند که به او ملحق شده‌اند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۹، ص ۱۲). منظور از مرء به‌عنوان واژه جانشین، فرد و شخص است که از همنشینی مرء با کلمات قلب (انفال: ۲۴)، ید (نبأ: ۴۰) و زوج (بقره: ۱۰۲) ملاحظه می‌شود در این واژه، مفاهیم شخصیت، استقلال، استقامت و سایر صفات مروئت نهفته است (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۱، ص ۵۸).

۴-۲- قلب

از مقایسه بعضی آیات قرآن معلوم می‌شود «نفس» در سیاقی مشابه با سیاقی به کار رفته که «قلب» در آن آمده است؛ چون *وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ* (احزاب: ۵۱)، *رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ* (اسراء: ۲۵)، و *لَكِن يُؤَاخِذُكُم بِمَا كَسَبْتُمْ قُلُوبُكُمْ* (بقره: ۲۲۵) و *وَالْيَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ* (جاثیه: ۲۲)؛ از این رو مشخص می‌شود قلب یکی از جانشین‌های نفس است. قلب شیء، گرداندن و گردیدن آن از وجهی به وجهی دیگر است

مؤلفه‌های معنایی مشترک میان ایدی و نفس است. خداوند در سوره جاثیه بیان می‌دارد: *كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ* (جاثیه: ۲۲) و در سوره شوری، رسیدن هر مصیبتی به انسان را نتیجه عمل او دانسته است و می‌فرماید: *مَا أَصَبَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ* (شوری: ۳۰).

ید، مظهر قوت و قدرت است؛ نیرویی که با آن امور خیر (بقره: ۲۳۷)، شر (مائده: ۲۸)، مادی و معنوی انجام می‌شود. زمانی که این واژه به خداوند منتسب می‌شود، منظور اراده و قدرت الهی است (آل عمران: ۷۳). در مواردی نیز به موجودات روحانی نسبت داده می‌شود (انعام: ۹۳) که به معنی قوت و قدرت مخصوص ایشان است و در مرتبه انسان و حیوان به معنی اظهار قدرت و قوت و عمل با دست است که اختیار را نشان می‌دهد؛ زیرا اختیار از لوازم قدرت است (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۱۴، ص ۲۳۵). از آنجا که این عضو یکی از اعضای شهادت‌دهنده علیه انسان در آخرت است (سبأ: ۲۴) و اجزای مادی بدن با مرگ نابود می‌شوند، نفس به اقتضای هر عالم، آلت و ابزاری دارد، در دنیا با بدن دنیوی، در برزخ با بدن مثالی و در آخرت با بدن اخروی است. این اتحاد به‌گونه‌ای است که گاهی مجازاً به جسم، نفس گفته می‌شود و به آن نسبت قتل (بقره: ۵۴ و نساء: ۲۹) و موت (آل عمران: ۱۴۵ و ۱۵۸) می‌دهند.

نتیجه

در نظام معنایی قرآن با بررسی واژه نفس بر محور همنشینی صفتی «واحد»، گفتنی است نفس، حقیقتی است که تمامی انسان‌ها از آن آفریده شده‌اند و هویت و تشخیص افراد به آن است. این حقیقت قابلیت آن را دارد که حالات مختلف به خود بگیرد؛ گاهی به دنبال لذت و شهوت است که «اماره» نامیده می‌شود. پس از

رسیدن آدمی به مقصود، هوی در او فرو می‌نشیند و خود را می‌یابد و در پی این خودیابی، ناراستی‌های عمل خود را می‌یابد که حاصل کار، ملامت است؛ در این حالت نفس، «لوامه» می‌شود. حالت دیگر نفس هنگامی ظهور می‌کند که آدمی به خدا توجه می‌یابد و سبب آرامش عمیقی در او می‌شود. با ظهور چنین اطمینانی در نفس، زینده صفت «مطمئنه» می‌شود و با ورود به آخرت مورد خطاب الهی قرار می‌گیرد و وارد بهشت می‌شود.

با بررسی واژه نفس بر محور همنشینی فعلی، «ظلم»، «کسب» و «تکلیف» که ظرف انجام آنها در دنیا و «مجازات» که ظرف آن در آخرت است، برمی‌آید. نفس، حقیقتی است که قدرت، انتخاب و اختیار و مهم‌تر از آن شعور و قابلیت تمیز بین خیر و شر دارد که امور را تشخیص می‌دهد؛ بنابراین، بر آن تکلیف وارد می‌شود و با اراده و اختیار دنبال کسب خیر یا شر می‌رود که نتیجه آن ظلم به خود و دیگران است و در نهایت، در آخرت جزا و پاداش داده می‌شود. «توفی» نیز از دیگر واژگان هم‌نشین فعلی نفس است که نشان می‌دهد این حقیقت به هنگام خواب و مرگ تمام و کمال گرفته می‌شود. گفتنی است نفس همان روح نیست؛ زیرا به هنگام خواب، شخص زنده است و حیات نباتی - روح - دارد و آنچه از او سلب شده، شعور، اراده و اختیار است. روحی که به مرحله تمیز و شعور می‌رسد خطاب نفس بر او صادق می‌شود؛ همچنین، این حقیقت بدون ابزار و آلت نیست؛ بنابراین، ابزار او در دنیا بدن مادی است، به اعتبار همین بدن مادی، نسبت دادن قتل و مرگ به نفس، صادق است و در آخرت نیز بدن اخروی است؛ به همین دلیل، در آخرت اعضای بدن علیه او شهادت می‌دهند.

یزوتسو، توشیهیکو (۱۳۶۱ش)، خدا و انسان در قرآن، ترجمه احمد آرام، تهران: شرکت سهامی انتشار.

باقری، مهری (۱۳۷۸ش)، مقدمات زبان‌شناسی، تهران: قطره.

بقاعی، ابراهیم بن عمر (۱۴۲۷ق)، النظم الدرر فی تناسب الآیات و السور، بیروت: دارالکتب العلمیه.

بی‌یرویش، مانفرد (۱۳۷۴ش)، زبان‌شناسی جدید، ترجمه محمدرضا باطنی، تهران: انتشارات آگاه.

ثعلبی نیشابوری، ابواسحاق احمد بن ابراهیم (۱۴۲۲ق)، الكشف و البیان عن تفسیر القرآن، بیروت: دار إحياء التراث العربی.

جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۰ش)، تسنیم تفسیر قرآن کریم، قم: نشر اسراء.

جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۹۸۷م)، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیه، بیروت: دارالعلم للملایین. رازی، فخرالدین محمد بن عمر الخطیب (۱۴۲۰ق)، تفسیر کبیر، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد (بی‌تا)، معجم مفردات الفاظ القرآن، تحقیق ندیم مرعشی، بی‌جا: دارالکتب العربی.

رشیدرضا، محمد (۱۴۱۴ق)، المنار، بیروت: دارالمعرفه.

زبیدی، محمد مرتضی (بی‌تا)، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت: دار مکتبه الحیاه.

زمخشری، محمود بن عمر (۱۴۰۷ق)، الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل و عیون الاقوایل فی وجوه التأویل، بیروت: دارالکتب العربی.

سلمان نژاد، مرتضی (۱۳۹۱ش)، معناشناسی تدبیر در قرآن، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).

در نظام معنایی قرآن با بررسی واژه نفس بر محور جانشینی درمی‌یابیم «مرء»، «قلب» و «ید» هم معنای نفس‌اند. «مرء» حاکی از آن است، نفس حقیقتی است که تشخص فرد به آن است؛ به تعبیر دیگر همان اصل و ذات هر فرد که واحد است و متعدد نیست. در این راستا «قلب» نیز ابزاری برای نفس به‌منظور ادراک و فهم است و از آنجا که انجام امور غالباً با دست صورت می‌گیرد و نشان‌دهنده قدرت است، می‌تواند جانشین نفس شود. نفس، حقیقت انسانی است که شعور، فهم و ادراک از شئون او به شمار می‌رود؛ حقیقتی که با مرگ فنا نمی‌شود و در برزخ و آخرت به زندگی خود ادامه می‌دهد.

کتابنامه

قرآن کریم
آلوسی، سید محمود (۱۴۱۵ق)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت: دارالکتب العلمیه.
ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی (۱۴۲۲ق)، زادالمسیر فی علم التفسیر، بیروت: دارالکتب العلمیه.
ابن عاشور، محمد طاهر (۱۴۲۰ق)، التحریر و التنویر، بیروت: مؤسسه تاریخ العربی.
ابن عطیه، عبدالحق (۱۴۲۲ق)، المحرر الوجیز فی تفسیر کتاب العزیز، بیروت: دارالکتب العلمیه.
ابن فارس، احمد (۱۴۰۴ق)، معجم مقاییس اللغة، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
ابن منظور، محمد (۱۴۱۰ق)، لسان العرب، بیروت: دارصار.
ابوحیان، محمد بن یوسف (۱۴۲۰ق)، البحر المحیط فی التفسیر، بیروت: دارالفکر.
امین، نصرت بیگم (بی‌تا)، مخزن العرفان در علوم قرآن، بی‌جا.

- شریفی، علی (۱۳۹۴ش)، معنائشناسی قرآن در اندیشه شرق شناسان، قم: انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب.
- شعرانی، ابوالحسن (۱۳۸۶ش)، پژوهش‌های قرآنی، قم: بوستان کتاب قم.
- صفوی، کورش (۱۳۸۰ش)، درآمدی بر معنائشناسی، تهران: سوره مهر.
- _____ (۱۳۸۴ش)، فرهنگ توصیفی معنائشناسی، تهران: فرهنگ معاصر.
- طالقانی، سید محمود (۱۳۶۲ش)، پرتوی از قرآن، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۹۰ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲ش)، مجمع البیان، تهران: انتشارات ناصر خسرو.
- _____ (۱۴۱۲ق)، جوامع الجامع، قم: حوزه علمیه قم.
- طوسی، ابوجعفر محمد بن محمد (بی تا، الف)، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- _____ (بی تا، ب)، تجرید الاعتقاد، تهران: مکتب الاعلام الاسلامی.
- طیب، سید عبد الحسین (۱۳۶۹ش)، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، تهران: انتشارات اسلام.
- فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۹ق)، العین، قم: دارالهجره.
- قرشی، علی اکبر (بی تا)، قاموس قرآن، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- لطفی پورساعدی، کاظم (۱۳۷۳ش)، درآمدی به اصول و روش ترجمه، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- مصطفوی، حسن (۱۳۶۰ش)، التحقیق فی کلمات القرآن، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مغنیه، محمدجواد (۱۴۲۴ق)، الکاشف، قم: دارالکتب الاسلامی.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۱ش)، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الإسلامیه.
- نکونام، جعفر (۱۳۹۰)، درآمدی بر معنائشناسی قرآن، قم: دانشکده اصول‌الدین.